

مبارزه انقلابی توده ها: تجارب نوین در آمریکای لاتین

## نگاهی به کتاب «پراکندن قدرت» اثر رائول سیبه چی\*

تحریریه اندیشه و پیکار برای بحث

اینکه پس از سرنگونی قدرت حاکم، خواهان چه نوع قدرت سیاسی هستیم و این قدرت دولتی چه مختصات و مضمونی دارد و اساساً سمتگیری و اهداف و چشم اندازهای جنبش های توده ای کدام اند، یکی از مسائل اصلی و گرهی جنبش های توده ای چپ و رادیکال انقلابی ست. پاسخ های رایج چه از جانب جریانات راست لیبرالی و بورژوایی، چه از جانب چپ سنتی کمابیش روشن و مشخص است و نقد و نفی آنها به خودی خود به معنای ارائه اثباتی آلترناتیو دیگر و درک نوینی نیست. این کافی نیست که ایرادات و انحرافات جریانات دیگر را نقد کنیم، بلکه لازم است درک اثباتی خود را از چشم اندازهای آتی جنبش و جامعه آینده توضیح دهیم.

جریان های راست و بورژوایی خواهان يك جنبش توده ای کانالیزه و هدایت شده برای فشار آوردن و عقب راندن قدرت حاکم هستند بدون اینکه به پایه های اساسی ابزارهای سرکوب و بوروکراسی دولتی و نظم اقتصادی جامعه آسیبی وارد شود و بدون اینکه جنبش های توده ای از کنترل آنها خارج شده و حالت مستقل به خود بگیرد. هدف آنها جا انداختن ایدئولوژی پارلمانتاریسم به جای دموکراسی مستقیم و توده ای ست و زیر پوشش غیر ایدئولوژیک بودن، درواقع، این ایدئولوژی را دنبال می کنند که سلطه قشری از کارشناسان و سیاستمداران حرفه ای و احزاب رسمی را به مثابه نمایندگان مردم برقرار نمایند. این ایدئولوژی لیبرالی می کوشد این توهم را دامن بزند که گویا پارلمانتاریسم همان دموکراسی یا تنها شکل ممکن آن است. تو گویی پارلمانتاریسم به خودی خود با میزان دموکراتیسم در جامعه رابطه ای مستقیم دارد؛ حال آنکه این رابطه متقابل نیروهای درونی جامعه است که میزان دموکراتیسم جامعه را مشخص می کند نه صرف وجود پارلمان و انتخابات. آزادی بیان و احزاب و اجتماعات تا جایی معنا دارد که حرف دیگری برای گفتن و جنبش های مستقلی در جامعه وجود داشته باشد. پارلمانتاریسم صرفاً یکی از اشکال بروز و تنظیم اختلافات نیروهای مستقل جامعه است. آنچه سمت و سوی جامعه و روابط قدرت دولتی را با توده ها مشخص می سازد نه قدرت قانونگذاری پارلمان، بلکه برآیند عمومی نیروهای طبقاتی جامعه است؛ یعنی میزان آگاهی و تشکل توده ای از يك طرف و قدرت بوروکراسی دولتی و ارتش و نفوذ سیاسی - اقتصادی - تشکیلاتی طبقات حاکم از طرف دیگر.

پاسخ و درک چپ سنتی در خصوص آلترناتیو قدرت حاکم این است که باید يك حزب و جبهه مترقی و چپ به وجود آورد، توده ها را رهبری کرد، قدرت سیاسی را سرنگون و قدرت دموکراتیک و شورائی به جای آن ایجاد نمود. اینکه تمام تلاش ها و انقلاب های قرن ۲۰ در این راستا، از يك دیکتاتوری به دیکتاتوری دیگر، از يك سرمایه داری به سرمایه داری نوع دیگر تبدیل شدند و اینکه قدرت و بوروکراسی دولتی و استثمار صرفاً تغییر شکل دادند، کاملاً مستقل از ایدئولوژی ها، خواست ها و نیات عاملین و رهبران این جنبش ها ست. خروج از این دور باطل محور بسیاری از تلاش ها، مباحث و مبارزات اجتماعی سال های اخیر در سراسر جهان بوده است. کتاب رائول سیبه چی (یاد شده در عنوان مقاله) یکی از درخشان ترین و ملموس ترین کتاب هایی ست که به این مسأله مهم و جنبه عملی آن اختصاص دارد.

سیبه چی فعال سیاسی، نویسنده پرکار اورگوئه ای و سردبیر نشریه (Brecha) است. سیبه چی به بررسی و تحلیل آن جنبش هایی در آمریکای لاتین می پردازد که نه در چارچوب سنتی پشتیبانی از این یا آن

حزب یا جبهه سیاسی یا چریکی یا اتحادیه ای، بلکه به صورت مستقل و خارج از احزاب، اتحادیه ها و دولت ها عمل می کنند، بدون آنکه رابطه رهبری و توده، رابطه رهبر و پیرو در این جنبش ها دیده شود. آنها در نطفه خود نوعی قدرت توده ای از پایین را در مقابل بوروکراسی دولتی حمل می کنند، بدون اینکه جدایی رهبری و توده در آنها دیده شود، یعنی دقیقاً همان نکاتی که معضل اصلی و محوری بسیاری از جنبش های کشورهای گوناگون جهان است و آن اینکه آلترناتیو آینده قدرت سیاسی حاکم را چگونه می توان تصور کرد؟ این امر تا چه حد عملی و واقعی ست؟ مشکلات، معضلات و محدودیت های آنها چیست؟ آیا اصولاً چنین قدرت های توده ای در درازمدت عملی و ممکن است یا نه؟

سیبه چی به طور مشخص در این کتاب به بررسی و تحلیل تجربه مبارزات در دو شهر بولیوی «ال آلتو» و «کوچامبا» می پردازد و نقش مبارزات بومیان، کارگران و زحمتکشان خارج از محدوده را تحلیل می کند که ساکنین آنها یا از روستایانی مهاجر، کارگران بیکار معادن تعطیل شده و یا کارگران کارخانه های گوناگون هستند. این جنبش ها تا کنون نه تنها دو رئیس جمهور را سرنگون کرده اند، بلکه در اوج یکه تازی نئولیبرالیسم، در مقابل آن پیروزمندانه ایستادگی کرده اند. آنها سالها ست که بدون هیچ رهبری یا ارگان دولتی دست به سازماندهی امور جاری خود از قبیل آبرسانی، برق، جاده کشتی، شهرسازی، بنای مدارس و غیره می زنند. سیبه چی به بررسی مکانیسم درونی این قدرت از پایین و نحوه اجرای آنها بدون سلسله مراتب و بدون وجود نمایندگان دائمی می پردازد.

جان هالوی، فیلسوف ایرلندی و نویسنده معروف کتاب «تغییر جهان بدون کسب قدرت» در مقدمه ای که بر این کتاب سیبه چی نوشته است به اهمیت جهانی این تجربیات اشاره می کند و می نویسد:

«اگر فکر می کنی که بولیوی خیلی از تو دور است، پس کتاب را کنار بگذار و به خودت زحمت خواندن آن را نده. بهتر است این کتاب را به دوستی هدیه دهی. این کتاب درباره توسست، درباره امیدها و نگرانی های تو، درباره امکانات زیستن و ادامه حیات».

این ویژگی سیبه چی ست که با دیدی عمیق و واقعگرایانه می کوشد محدودیت های موجود این نوع قدرت های از پایین، امکانات و افق های آنان را در هر گام نشان دهد و به خواننده درکی واقعی از شرایط موجود ارائه دهد.

باری، این گرایش به خصوص در دیدگاه چپ سنتی وجود دارد که در شما (یا چارچوب کلی) فکری اش به دنبال نهادهای خاصی می گردد که حلال همه مشکلات باشد: اتحادیه ها برای مبارزات اقتصادی، حزب برای مبارزه سیاسی، شوراها برای قدرت دولتی. همچنین گمان می کند که کافی ست این نهادها ایجاد شود تا همه مسائل حل گردند. شوراها در چپ سنتی به مثابه تنها ایده آل و شکل قدرت دولتی فرض می شود که گویی صرف وجود شوراها به خودی خود یعنی قدرت توده ای از پایین. یا اینکه اتحادیه ها و سندیکاها کارگری به طور دربست ایده آلیزه یا رد می شود. خواننده با مطالعه این کتاب با عمق مکانیسم ها و پتانسیل های عظیم موجود در زندگی و مبارزات توده ای آشنا می شود. خواننده در نهایت، نه به کشف این یا آن الگوی معین قابل اجرا در همه جا، بلکه با بینشی کاملاً متفاوت با مکانیسم های درونی قدرت در جنبش توده ای، نقش سازماندهی، آگاهی، آموزش، همبستگی، قابلیت تغییر و انطباق در درون مبارزات توده ای آشنا می شود. هدف این نیست که بکوشد نوعی نهاد جدید تشکیلاتی برای زندگی و مبارزه روزمره توده ها انتزاع و کشف کند و آنها را همچون راه حل نهائی همه مسائل جا بزند.

آنچه در این ملاحظات می آید صرفاً تأملات عام سیاسی - اجتماعی ست که سببه چی در مقدمهء کتابش مطرح کرده است.

سببه چی در ویژگی و اهمیت مبارزات و قیام های مردم بولیوی از ۲۰۰۲ به بعد، معتقد است که پس از قیام زاپاتیست ها در ۱۹۹۴، این جنبش یکی از مهم ترین و پرآموزش ترین مبارزاتی ست که در آن مردم بولیوی نشان می دهند که برپایی قدرت های غیر دولتی نه فقط مطلوب است، بلکه امری ست ممکن و اینکه قدرت نباید الزاماً به مثابه ارگانی جدا از جامعه و برفراز آن دیده شود. او معتقد است که می توان جهان مطلوب دیگری را به وجود آورد بی آنکه از کابوس ایجاد قدرت دولتی دیگری عبور کنیم.

کشورهای گوناگون آمریکای لاتین سالها ست که شاهد انواع گوناگون مبارزات و جنبش های مردمی هستند: مبارزات چریکی، مناطق آزاد شده، قیام های شهری متعدد، اعتصابات معدنچیان و جنبش های دهقانی و بومی و ... اما سببه چی صرفاً به بررسی و تحلیل جنبش هایی می پردازد که نوعی نطفه های قدرت توده ای ماورای احزاب و دولت ها را در خود دارند و بیانگر نوعی قدرت دولتی از پایین اند، بی آنکه تابع رهبری حزب یا جبههء خاصی باشند. تردیدی نیست که در این جنبش ها احزاب سیاسی گوناگون نیز شرکت فعال دارند، اما روند کل جنبش و تصمیم گیری و سازماندهی آن مستقل از این یا آن حزب خاص است.

او در مقدمهء کتابش، باز هم، به این چند جنبش مهم اشاره می کند: قیام «کاراکازو» در ۱۹۸۹ در ونزوئلا، جنبش های بومیان در اکوادور از سال های ۱۹۹۰ که نشان دادند می توان در محلات فقیر نشین مقاومت کرده، از آنجا دست به تهاجم زد. آنها در بی اعتبار کردن آن نوع دموکراسی که تا سطح سیستم انتخابات احزاب تنزل یافته بود نقش مهمی ایفا کردند. چنان که هدف جنبش زاپاتیستی از قیام ۱۹۹۴ نه کسب قدرت بلکه ایجاد دنیای نوینی ست. اهمیت این جنبش در آن است که به ما نشان داد که جنبش های توده ای از پایین، جنبش های روستایی، محلی، منطقه ای، حد اقل در مقیاسی کوچک ممکن است اشکالی از قدرت غیر بوروکراتیک مبتنی بر گردش و تعویض نمایندگان را به وجود آورند که هیچ وجه مشترکی با روش های سلطهء دولتی ندارند. جنبش روستائیان بدون زمین برزیل که اهمیت اصلاحات ارضی از پایین را نشان داد و امروزه یکی از جنبش های اجتماعی مهم این کشور است که همراه با جوانان فقیر شهرهای بزرگ علیه نئولیبرالیسم مبارزه می کنند.

وی همچنین به اهمیت جنبش بیکاران آرژانتین اشاره می کند. جنبش های ۱۹ و ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ نشان دادند که می توان بدون سلطه و هژمونی دستگاه حزبی، پیشگامان، رهبران و احزاب مبارزه کرد و پیروز شد. آنها نشان دادند که ضرورت سازماندهی الزاماً به معنای قید و بند به پای توده ها نیست و اینکه در زندگی روزانه از اشکال سازمانی که در زندگی روزمره فقیرترین اقشار وجود دارد می توان حرکت کرد، آنها را بسط داد، بهبود و عمق بخشید.

در پاسخ به این سؤال که اهمیت مبارزات مردم بولیوی و جنگ آب و گاز در سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳ در چیست؟ سببه چی می گوید: نکتهء قابل توجه این مبارزات، عدم حضور پیشروان و سازمان های رهبری کننده بود. قیام ها خارج از رهبری اتحادیه های کارگری و دهقانی سازمان یافتند و پیروز شدند. سرانجام اینکه بدون وجود بالا و پایین، اشکال سازمانی زندگی روزمره برای توزیع آب و انجمن های مصرف کنندگان، انجمن های همسایگان چه نقش محوری در این مبارزات داشتند و مبارزات و قیام ها توسط همان اشکال سازمانی به پیش برده شد که در زندگی روزمره وجود داشت.

با اینکه سیبه چی در کتابش به تحلیل و بررسی حتی جزئی ترین و پوشیده ترین زوایای جنبش این محلات در بولیوی پرداخته است، اما در عین حال، کتاب حاوی بحث ها و نظرات کاملاً عمیق و پیچیده تئوریک است و این سبک کار سیبه چی ست که نه فقط به عنوان یک ژورنالیست مستقیماً با فعالان و رهبران جنبش ها در تماس مستقیم است، بلکه آنگونه که از محتوای کتاب برمی آید در جلسات عمومی و پایه ای شرکت کرده، زندگی روزمره و عمومی مردم را از نزدیک مورد مشاهده و مطالعه قرار می دهد. او در عین حال، به بحث های جامعه شناسانه و آکادمیک دانشگاهی از یک طرف، و بحث های تئوریک جنبش های جدید چپ می پردازد. سیبه چی به خصوص در مقدمه کتابش به بحث های تئوریک عام مطرح در جنبش توجه دارد و دیدگاه خودش را نسبت به چشم اندازهای توده ای و رابطه آنها با دولت های به اصطلاح چپ و مترقی پس از پیروزی این جنبش ها توضیح می دهد. نقاط ضعف و قوت آنها و اصولاً جایگاهشان را در کل مبارزات جاری اجتماعی بیان می کند و به خصوص به این امر می پردازد که آیا واقعاً حکومت های توده ای یعنی بدون سلطه ارگان های حزبی و دولتی امکان پذیر است یا نه؟ و اینکه چشم اندازها و امکانات آنها کدام اند؟ سیبه چی برای شرح دیدگاه خود از این جمله مارکس آغاز می کند که انقلاب مامای تاریخ است. سیبه چی معتقد است که این جمله مارکس را مارکسیست ها فراموش کرده اند و به جای آن این تصور دامن زده می شود که گویا انقلاب جامعه نوینی را به وجود می آورد، نه اینکه این جامعه نوین به صورت نطفه ای در بطن جامعه سرمایه داری رشد یافته است و صرفاً بر اثر عمل نیرومند انقلاب متولد می شود و رشد می کند؛ یعنی کمونیسم یک پروسه درازمدت است که ناگهان خلق نمی شود. سیبه چی به خصوص روی بخشی از کتاب «جنگ داخلی در فرانسه» تکیه می کند که مارکس در آن می نویسد:

«طبقه کارگر از کمون انتظار معجزه نداشت. این طبقه هیچ ناکجاآباد ساخته و پرداخته ای که بخواهد آن را به ضرب و زور فرمانی صادر شده از مرجع خلق مستقر سازد ندارد. این طبقه می داند که برای تحقق بخشیدن به رهایی خودش و همراه با آن تحقق بخشیدن به این شکل عالی تر زندگانی اجتماعی که تمامی حرکت جامعه کنونی به اقتضای ساخت اقتصادی خویش به نحوی اجتناب ناپذیر به سمت آن پیش می رود ناگزیر است دوران طولانی از مبارزه را پشت سر بگذارد که طی آن از راه رشته ای از فرآیندهای تاریخی، شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر جوامع و خود آدمیان یکسره دگرگون خواهد شد. هدف طبقه کارگر تحقق بخشیدن به آرمان کمال مطلوب نیست، بلکه هدف وی فقط رها کردن عناصر از جامعه نوینی ست که نطفه آن در بطن همین جامعه کهن بورژوازی که در حال فروریختن است نهفته است.» (مارکس، جنگ داخلی در فرانسه، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز ص ۱۱۹).

از نظر سیبه چی، انقلاب در تولد این جهان سهم دارد، اما به خودی خود این جهان را به وجود نمی آورد. این جهان جدید تا حدی در همین نظم بورژوازی وجود دارد و برای اینکه بتواند رشد کند باید ابتدا با یک حرکت نیرومند متولد شود. به نظر سیبه چی، این جنبش های نوین اجتماعی که پیدایش جهان دیگری را ندا می دهند، نه تنها جدید هستند، بلکه برای فهم آن به طرز تفکری از نوعی دیگر نیازمندیم و همان طور که از نقل قول مارکس می توان فهمید وظیفه انقلاب فقط رها سازی عناصر جامعه جدید است. جامعه جدید جایی نیست که آدم بخواهد آن را برقرار یا پیاده کند. از نظر مارکس، تغییر انقلابی یک پروسه است که به صورت بالقوه در جهان کهنه وجود دارد و مانند یک شکوفه باز می شود و به این مفهوم باید اصطلاح مارکس را از «رها کردن» فهمید.

سیبه چی همچنین به دیدگاه دانیل گرن Daniel Guérin (مبارز معروف مارکسیست - آنارشویست فرانسوی) در کتاب «رزا لوکزامبورگ و خود آنگیختگی انقلابی» (۲) اشاره می کند که گفته است: مارکس ابداً

از خودانگیزگی و خودبخودی بودن جنبش‌ها صحبتی نمی‌کند - مفاهیمی که توسط کائوتسکی و بعدها لنین مطرح و تثبیت شد -، بلکه از جنبشی خاص و مستقل و از فعالیت کارگران به ابتکار خود (۳) صحبت می‌کند و اینکه جامعه سرمایه‌داری آن مبنای لازم را برای پرورش خودآموزی‌های طبقه کارگر فراهم می‌سازد. سبیه چی معتقد است که این «رها سازی» و همچنین مفاهیم «فعالیت خودپو» و «خودسازمان یابی» متعلق به درک ویژه ای از جهان و تغییرات اجتماعی است که فرآیندی طبیعی یعنی ناشی از مکانیسم‌های درونی آن می‌باشد.

دینامیسم درونی مبارزات اجتماعی در وهله اول، یک شبکه روابط اجتماعی بین ستم‌دیدگان به وجود می‌آورد که ابتدا از نظر مادی و فرهنگی به آنها امکان بقا می‌دهد. به مرور زمان و با سرنگونی سیستم حاکم، بر مبنای این روابط اجتماعی، دنیای جدید دیگری رشد می‌کند که هرچه در جامعه گسترش می‌یابد و روابط قدیم اجتماعی، به خصوص روابط دولتی را به عقب و به حاشیه جامعه می‌راند.

تاریخ قرن بیستم شاهد تولد جریان‌های انقلابی بود که همان روابط اجتماعی قدیم را بازتولید کردند. این واقعیت غم‌انگیز نتایج بسیار وخیمی به بار آورد. به طور کلی این انقلابات هیچ دنیای جدیدی به وجود نیاوردند، بلکه انقلابیون کوشیدند جهان جدید را توسط دستگاه دولتی برپا سازند. گرچه اکثر آن انقلاب‌ها سطح معیشت و شرایط زندگی عموم مردم را بهبود بخشیدند که بی‌شک دستاورد مهمی بود، اما قادر نبودند دنیای جدیدی برپا کنند. صرف نظر از نیت پاک انقلابیون، نمی‌توان بر این واقعیت سرپوش گذاشت که ابزار دولت نمی‌تواند وسیله‌ای برای روابط اجتماعی برابر و آزادانه باشد.

سبیه چی در مقدمه به نکته دیگری نیز می‌پردازد و آن وجود دولت‌های به اصطلاح «چپ و مترقی» است که در سال‌های اخیر در کشورهای آمریکای لاتین از بولیوی و برزیل گرفته تا اوروگوئه به عنوان ثمره پیروزی جنبش‌های اجتماعی به قدرت رسیده‌اند. شیوه برخورد سبیه چی با این نوع دولت‌ها قابل توجه است.

این دولت‌ها، به نوعی نتیجه جنبش‌های توده‌ای و پیروزی بر رژیم‌های سابق‌اند و از حمایت عمومی بسیار برخوردار؛ چنان‌که شدیداً زیر فشار جریان‌های راست و امپریالیستی قرار دارند. با وجود این، تردیدی نیست که تضادهای جامعه همچنان برجا است و این ربطی به نیت خوب یا بد این حکومت‌ها ندارد که نه فقط پاسخگوی جنبشی که آنها را به قدرت رسانیده نیستند، بلکه مجبور به بازسازی و حفظ همان نظام سابق‌اند، ابتدا به شکلی مردم‌پسند و بعد با همان روش‌های حکومت‌های سابق.

سبیه چی با این درک عمومی چپ سنتی مرزبندی می‌کند که این حکومتها را به خیانت یا سازش محکوم می‌کند. تو گویی اگر جریانها یا افراد چپ تری بر سر کار می‌آمدند ماهیت قضیه می‌توانست تغییر کند. و یا این و یا آن سیاست دیگر می‌تواند تاثیر ماهوی دیگری داشته باشد.

دیدگاه سبیه چی با این گونه اپوزیسیون چپ و اینگونه افشاگری‌ها هیچ خوانایی ندارد. او این حکومتها را نه به خیانت و سازش متهم می‌کند، نه به بدنیتی. مسأله او در واقع این است که این دولت‌ها در واقع، سعی در حفظ تسلط ماشین دولتی بر جنبش‌ها و تشکل‌های توده‌ای، و به عبارت دیگر حفظ نظام موجود می‌کنند. موارد متعددی سراغ داریم که بسیاری از فعالین سابق همین جنبش‌ها اکنون به نوعی یا در دولت یا در همکاری با دولت محلی، سعی در کنترل و بوروکراتیزه کردن این جنبش‌های توده‌ای دارند. مسأله سبیه چی ایجاد روابط مستقیم توده‌ای بین مردم خارج از نهادهای دولتی، احزاب، کلیسا یا اتحادیه‌ها است. از این رو مسأله را نه از زاویه خیانت یا ارزیابی از سیاست دولت در این یا آن زمینه خاص، بلکه در به انقیاد درآوردن جنبش‌های توده‌ای زیر یوغ نظم بوروکراتیک و بورژوازی حاکم بررسی می‌کند. در بسیاری از موارد خود طبقات حاکم به این نتیجه می‌رسند که برای جلوگیری از فروپاشی کامل بوروکراسی دولتی و نظم حاکم اجتماعی مناسبتر است

که برای مدتی اداره دستگاه دولتی را به اپوزیسیون و بخشی از جنبش توده ای واگذار کنند تا اساس بوروکراسی، ارتش، پلیس و نظم حاکم برقرار بماند و در فرصت مناسب دیگری بتوانند آن را دست نخورده بازپس بگیرند.

سیبیه چی همچنین به یک بحث مهم دیگر می پردازد و آن رابطه فضای باز دموکراتیک پس از پیروزی این جنبش ها با رونق و گسترش خود این جنبش ها ست و اینکه آیا الزاماً فضای باز سیاسی و همه گیر شدن مسائل سیاسی به قدرت بخشیدن جنبش های توده ای از پایین کمک می رساند یا نه؟ و نیز اینکه آیا فضای دموکراتیک الزاماً به معنای قدرت سیستم توده ای و نظم سیستم روابط اجتماعی بدون دخالت دولت می باشد یا نه؟ به نظر سیبیه چی چنین رابطه علت و معلولی وجود ندارد و الزاماً هر نوع رشد و رونق سیاسی به معنای گسترش جنبش توده ای به مثابه آلترناتیوی در مقابل دولت برای تنظیم روابط اجتماعی نیست، بلکه این امر در کشورها و جوامع گوناگون کاملاً متفاوت است. او می نویسد که در بولیوی همچون بسیاری از دیگر کشورهای قاره، با پیروزی انتخاباتی مورالس در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۶ یک رونق سیاسی آغاز شده است که چالش های کاملاً جدیدی را در مقابل جنبش های توده ای قرار داده است. در برخی از کشورها قدرت گیری نیروهای مترقی به ضعف این جنبش ها انجامیده، چرا که قدرت های جدید توانستند بخشی از این جنبش ها را در خود جذب کنند و بخش های دیگر را منزوی سازند. او می گوید که باید از این تجارب بیاموزیم یا جلوی از هم پاشیدگی جنبش را بگیریم. صحنه سیاسی سال های آتی قاره توسط رابطه این جنبش ها با این نوع حکومت های چپ تعیین می شود. این رابطه می تواند یا به تغییرات جزئی و صرفاً مشروعیت بخشیدن به این دولتها و این مدل نئولیبرالی بینجامد، یا اینکه برعکس، به رشد هرچه بیشتر و قوی شدن نیروهای بینجامد که برای جهانی دیگر مبارزه می کنند ((Altermondialiste). به نظر سیبیه چی، وجود این رونق سیاسی، به خودی خود نیروی یک جنبش واقعی را تعیین نمی کند، بلکه صرفاً گسترش آن را مشروط می سازد. این نیرو - یعنی نیرو برای ایجاد جهانی دیگر - از متغیرهای دیگری تأثیر می پذیرد که رابطه چندان با رونق و فضای باز سیاسی ندارد. اینکه خود انسان هایی که در این جنبش ها شرکت می کنند چه روابط متقابلی با یکدیگر دارند، احتمالاً مهم ترین این متغیرها ست. یعنی اینکه آیا این جنبش ها یک رابطه مستقیم با نیروی شرکت کننده در جنبش را تقویت و تعمیق می کنند؟ یا اینکه این نیروهای شرکت کننده صرفاً به مثابه ابزارهایی هستند که باید برای رسیدن به هدف خاص سرنگونی قدرت حاکم مورد استفاده قرار گیرند؟

به تعبیر دیگر، آیا شرکت کنندگان در این جنبش ها صرفاً برای سرنگونی یک رژیم خاص متشکل شده اند و مبارزه می کنند و شکل تشکیلاتی آنها صرفاً در احزاب و اتحادیه هاست؟ یا اینکه در هر گام چنان روابط و مناسبات متقابلی بین خود ایجاد می کنند و در هر گام آنها را استحکام می بخشند که وظایف دیگر اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، کمک متقابل، تفریحی، صنفی، آموزشی... را می توانند بین خود سازمان دهند و نوعی روابط موازی با روابط دولتی یا حزبی بوروکراتیک به وجود آورند یعنی تقسیم کار و گردش بودن وظایف، پروسه رسیدن به آگاهی و توافق و اتحاد نظر و اداره مشترک امور در مقیاس های کوچک و بزرگ.

سیبیه چی از زاویه دیگری نیز به این معضل می پردازد و می نویسد که غالباً درباره مرزها و محدودیت های جنبش ها می گویند: درست است که جنبش های توده ای برای تضعیف و سرنگونی حکومت ها، برای بسیج جامعه علیه آنان و بی اعتبار کردنشان لازم و مفیدند، اما این جنبش ها فاقد «نیمه دیگر» یعنی ناقص اند و قادر نیستند یک استراتژی روشن تدوین کنند و به قدرت دست یابند و برنامه خود را در عمل پیاده کنند. به عبارت دیگر، گویا این جنبش ها نباید دارای هدفی برای خود باشند، بلکه هدفشان باید صرفاً به حکومت رساندن این یا آن حزب یا رهبری سیاسی در قدرت دولتی باشد و عملاً چاره ای جز این سرنوشت محتوم ندارند. سیبیه چی می

گوید مرزها و محدودیت های جنبش های توده ای يك واقعیت عینی ست اما در مقابل آن دو نوع سیاست ممکن است اتخاذ شود. سیاست های نوع اول بر محدودیت های این جنبش ها استوار است و سیاست نوع دوم بر نیروی درونی خود جنبش تکیه می کند.

سیبیه چی در پاسخ به سیاست نوع اول می گوید که وقتی ما از این محدودیت و مرز حرکت کنیم، در واقع، آنچه را که قادر به انجامش نیستیم در محور قرار می دهیم و عمده می کنیم. در نتیجه خود را به ناتوانی و بن بست سوق می دهیم و ناخودآگاه صبر می کنیم یا امیدواریم که «کسی» ما را از این بن بست نجات دهد. کسی که صرفاً در این محدوده سیر می کند چیزی را برجسته می کند که تا کنون جنبش ها به آن دست نیافته اند. در این نوع برخورد می توان سیاست های متفاوتی پیش گرفت. بخشی آشکارا مسأله سیاست از طریق دستگاه دولتی را مطرح می کنند که یا با شرکت در دولت، یا با اتحاد و ائتلاف با نیروهای دولتی یا بخشی از آن می کوشند سیاست خود را پیش برند؛ چنان که طیف دیگری از این نوع نگرش باز هم با پیش فرض قرار دادن این مرز و محدودیت، سعی در سازماندهی و بسیج توده ای دارد؛ البته صرفاً برای فشار آوردن از پایین، یعنی می کوشد از طریق جنبش های توده ای بر سیاست روز تأثیر بگذارد.

آنچه این طیف ها را به هم مربوط می سازد نه فقط در این است که مرزها و محدودیت های جنبش ها را مبنای کار و تفکر خود قرار می دهند و نه فقط در این اشتراك نظر دارند که جنبش توده ای از نظر آنان صرفاً وسیله ای ست برای سرنگونی و فشار آوردن بر حکومت ها و اینکه قدرت دولتی بعدی باید چیزی کاملاً جدا از جنبش های توده ای باشد، بلکه ویژگی مشترك آنها به خصوص در این نکته است که آنها سوژه تغییر را نه در خود جنبش های توده ای و مناسبات درونی آنها، بلکه در سیستم دولتی و احزاب سیاسی جامعه جستجو می کنند. برای آنان فضای باز سیاسی و رونق سیاسی همه چیز است. این دیدگاه دولتگرایانه به جنبش صرفاً از زاویه سود و منفعت آن می نگرد و تنها برایش ارزش مبادله دارد.

اما سیبیه چی می گوید آنچه ما آن را نیروی جنبش می نامیم به وسیله تجربیات خود انسان ها و در رابطه ای که زنان و مردانی که در این جنبش با یکدیگر و با دیگران برقرار می کنند تعیین می شود؛ رابطه ای که از درد و رنج مشترك انسان ها به وجود می آید.

این نیروی درونی جنبش قادر است تك تك یا همه انسان های شرکت کننده در آن را تغییر داده تکامل بخشد و این تا درجه ای امکان پذیر است که ما در این رابطه درونی جنبش شرکت فعال داریم. این شامل آنگونه جنبش هایی نمی شود که به مثابه يك نهاد عمل می کنند. راهپیمایی و تظاهرات، به خودی خود، انسان ها را تغییر نمی دهند، اگرچه گاهی اینها در واقع نمادی از نیروهای درون جنبش هستند، چنان که در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ در آرژانتین و در جنگ آب در بولیوی در ۲۰۰۳ پیش آمد.

سیبیه چی در این رابطه به يك نکته مهم دیگر در جنبش های توده ای اشاره می کند و آن نقش آگاهی و آموزش جمعی درون جنبش در پروسه مبارزات اجتماعی است. او با نقل قولی از «معاون فرمانده مارکوس» می گوید: «وقتی از پایین به مسأله نگاه کنی، یادگیری همان رشد است.» وی می کوشد به این جنبه از جنبش بپردازد و معتقد است که این رشد و آموزش و آگاهی جمعی در درون جنبش و شرکت کنندگان در آن است که ستون اصلی جنبش ها را تشکیل می دهد. او همچنین به عامل گذشت زمان و کسب تجربه اشاره می کند و معتقد است که این عامل در واقع، ضرب آهنگ (ریتم) و سرعت درونی سیستم را تعیین می کند و در اینجا است که درك ابزارگرایانه از مقوله های وسیله و هدف نقد میشود. برای جنبش وسیله و هدف یکی ست، یعنی جنبش صرفاً

وسيله ای برای سرنگونی یا تضعیف دولت نیست، بلکه هدف تقویت و بسط همین جنبش ها به مثابه يك آلترناتیو قدرت از پایین است نه تعویض این یا آن حزب در رأس ماشین دولتی.

پیش از این، درباره تضاد، حد و مرز جنبش های توده ای گفتیم این واقعیت که جنبش های توده ای طبق تجربه برای قیام و سرنگونی مناسب اند ولی نه برای کسب قدرت، به پیش گرفتن دو نوع سیاست منجر می شود: سیاست اول که انواع طیف های دولتگرا را دربر می گیرد که محدودیت و مرز جنبش ها را محور اصلی جنبش خود قرار می دهند و سیاست دومی که سبیه چی آن را بر اساس تجربه عمیق جنبش های توده ای توضیح می دهد و آن اینکه خود این جنبش ها نیرو و انگیزه برای فراتر رفتن از این مرز و حل این تضاد را در خود نهفته دارند. این نیرو و انگیزه برای رهایی از قید بندگی و استثمار، و در راه استقرار برابری، هرچه بیشتر سعی می کند بر این تناقض فائق آید و هرچه بیشتر خود جنبش های توده ای اداره امور جامعه را رأساً بر عهده بگیرند نه اینکه آن را به نیروی مافوق خود یعنی قدرت دولتی واگذار کنند. سبیه چی معتقد است آن جنبش هایی که این ضرورت را حس کرده اند و برای آنکه این نیرو رأساً سازماندهی امور را بر عهده گیرد توانسته اند آن را با جنبش سرنگونی و فشار بر دولت ها تلفیق کنند، هرچه کمتر آسیب پذیرند و در شرایط رونق سیاسی مضمحل نمی شوند. این دو گرایش در جنبش است که هیچ گاه حالت قطعی و پایدار به خود نمی گیرد، بلکه نوعی «گریدین» و «شدن» دائمی است که حالت نهادینه به خود نمی گیرد و مواظب است حالت ایستای يك قدرت سیاسی را به خود نگیرد.

سبیه چی می گوید که ویژگی جنبش آیمارا Aymara در این است که فراتر از دیگر مبارزات آمریکای لاتین، عنصر جدیدی را به آن اضافه کرده و آن ایجاد يك قدرت غیر دولتی است؛ منظور قدرتی است که از جامعه جدا نشده و دارای کادر و مدیر خاصی نیست تا تصمیم بگیرد، تا مبارزه کند، تا اختلافات درونی خود را توسط کادرها، رهبران و نمایندگان بخاهد حل و فصل کند.

در حالی که در قدرت دولتی، تصمیم گیری توسط نهادهای فراتر از جامعه صورت می گیرد، در اینجا تصمیم گیری در تمام جامعه پخش است و مجامع عمومی شهر و روستا هستند که تصمیم می گیرند. توانایی ایجاد يك قدرت غیر متمرکز و غیر دولتی چیزی است که این جنبش را با جنبش زاپاتیستی «شورای دولت خوب» پیوند می دهد صرف نظر از اختلافات و تفاوت هایی که این دو جنبش با یکدیگر دارند. در حالی که در چیاپاس قدرت آشکارا توسط ارگان های بخشداری ها پیش برده می شود در آیمارا این قدرت، به نحوی پوشیده عمل می کند و این تا حدی ناشی از این است که اینها فاقد مناطق آزاد شده و خودمختار هستند.

ارگان های قدرت غیر دولتی آیمارا ها آنجایی به وجود آمده است که شبکه های ارتباطاتی به خوبی کار می کنند و قدرت دولتی سعی در از بین بردن این شبکه ها دارد تا خود واسطه این ارتباطات باشد. این شبکه ارتباطاتی است که در بسیج جنبش و فرآیند ایجاد اراده واحد و تصمیم گیری نقش بسزایی داشته است.

گفتیم که اهمیت کتاب سبیه چی در پرداختن به معضلات پیچیده، ارگانیک و درهم تنیده آلترناتیو دولتی، جنبش های توده ای، رهبری، قدرت از پایین و خطوط کلی جامعه آتی ضد سرمایه داری است. طبعاً تمرکز کتاب روی يك تجربه خاص و بررسی جنبه خاصی از این کلیت است. مساله طبعاً جایگزین کردن دگمی بجای دگمهای قدیم و افتادن به دام يك توده گرایی عامیانه و مبتذل نیست، هدف همچنین مدیریت جامعه سرمایه داری بدون سرمایه داران از پایین و به طریق توده ای و دمکراتیک نیست. يك جنبش توده ای از پایین نه الزاماً بخودی خود ضد استثمار است، نه ضد سلطه، بلکه گاه حتا ارتجاعی. همانگونه که سبیه چی از درهم تنیدگی مبارزات اقتصادی و سیاسی صحبت میکند این را نمی توان از تجارب تاریخی توده ای، درجه و نوع تشکلات توده ای،

سطح آگاهی عمومی، سطح فرهنگ توده ای و الیته جامعه ... و در يك كلام سطح مبارزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی جدا نمود.

اوت ۲۰۰۹، مرداد ۱۳۸۸

---

\*Raul Zibechi, Bolivien Die Zersplitterung der Macht von Raúl Zibechi (Autor), John Holloway (Vorwort), und Horst Rosenberger (Übersetzer) (25. Februar 2009) S. 190

Raul Zibechi, Disperser le pouvoir – Les mouvements comme pouvoirs anti-étatiques – Soulèvements et organisation à El Alto (Bolivie, 2003)

۱- Brecha (یا به زبان فرانسوی La brèche) به معنی شکاف، ترک. در اینجا یادآور آنچه از حافظ شنیده ایم: «فلك را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم».

۲- Daniel Guérin, Rosa Luxembourg Et La Spontanéité Révolutionnaire, Ed. Spartacus. 1971.

۳- «selbsändig (par soi-même, par sa propre initiative) ou eigentümlich (propre, inhérent) c'est-à-dire ce qui existe en soi.»

(به نقل از همین کتاب سیبه چی، ترجمهء فرانسه، ص ۲۰)